گفت‌وگوی احمد غلامی با محسن گودرزی و عبدالمحمد کاظمی‌پور درباره کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»

افول اعتماد

کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» نوشته دو جامعه‌شناس ایرانی، محسن گودرزی و عبدالمحمد کاظمی‌پور در روزگاری منتشر شد که جامعه ایران اعتراضات خود را به خیابان آورده و نارضایتی‌اش از وضع موجود را آشکار کرده است. در چند ماه اخیر، کارشناسان و صاحب‌نظران بسیاری درباره وقایع اخیر ایران تحلیل‌هایی ارائه دادند. از این منظر کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» نیز امکانی برای تفکر درباره وضعیت اخیر به دست می‌دهد. جراکه پژوهشگران در این کتاب جلوه‌های متنوعی از سرمایه اجتماعی و تاثیر و تغییرات آنها در طول زمان را با استناد به داده‌های تجربی بررسی کرده‌اند و راهکارهایی برای بهبود وضعیت سرمایه اجتماعی ایران را به بحث گذاشته‌اند. درعین حال، مؤلفان کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» از افول اجتماع سخن می‌گویند و مفهوم اعتماد را پیش می‌کشند که از دید آنان بر دو نوع است: «اعتماد عمودی» و «اعتماد افقی»؛ که ناظر بر رابطه جامعه با حکومت، و روابط میان افراد جامعه با یکدیگر و بین خودشان است. چنان‌که از شواهد برمی‌آید روند اعتماد جامعه در چندین دهه گذشته سیر نزولی داشته و تنها بعد در دوران اخیر تغییر کرده و دوباره رو به افول گذاشته است. مؤلفان «چه شد؟» معتقدند «کاهش اعتماد مردم به حکومت بیشتر به‌واسطه انسداد فزاینده نهادهای سیاسی و سیاست‌های طرد اجتماعی و البته ناکارآمدی شدید دستگاه دولتی روی داده است. وقتی چنین می‌شود البته که ارزش‌ها برای جااندانختن روایت‌های خود از تاریخ هم مشکل‌تر می‌شود». از آنجا که پژوهش‌ها و آثاری همچون «چه شد؟»، فهم شرایط موجود ایران و افول اجتماع را ممکن می‌سازند، با دو مؤلف کتاب، محسن گودرزی و عبدالمحمد کاظمی‌پور به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

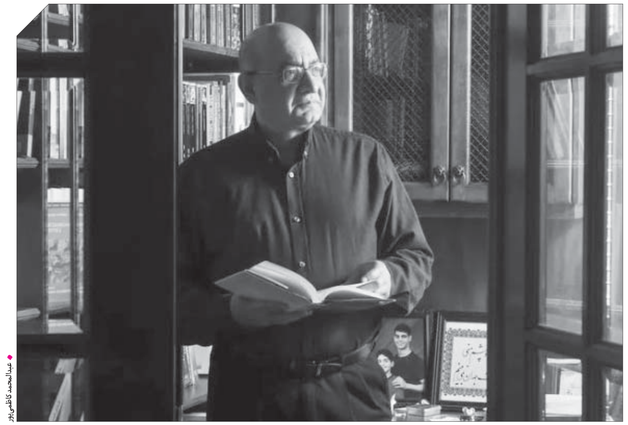

عبدالمحمد کاظمی‌پور

محسن گودرزی

◆ کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» در شرایطی منتشر شده است که جامعه ایران در فواصل سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۱ اعتراضات خیابانی را تجربه کرده است. طرفه آنکه چهار اعتراض عمده از این اعتراضات در شکل و نوع مطالبات تفاوتی جدی با یکدیگر دارند. اگر بخواهیم بر اساس صورت‌بندی شما از سرمایه‌های اجتماعی درکتاب‌تان، این اعتراضات را واکاوی کنیم، اعتراضات را چگونه ارزیابی می‌کنید و بر چه تفاوت‌ها و مشابهت‌های تاکید می‌گذارید؟

عبدالمحمد کاظمی‌پور: همان‌طورکه می‌دانید مطالب کتاب عمدتاً متمرکز بر روندهای اجتماعی کلان جامعه طی چهار یا پنج دهه گذشته است و شاید از این جهت نتوانند به درک نوسانات موردی و لحظه‌ای کمک چندانی بکنند. اما در کتاب چند مفهوم کلیدی وجود دارد که با استفاده از آنها شاید بتوانیم درک بهتری راجع به این تحولات مقطعی پیدا کنیم. مثلا در فصل مربوط به اعتماد ما از دو نوع اعتماد سخن گفته‌ایم که آنها را «اعتماد عمودی» و «اعتماد افقی» نام نهاده‌ایم. اعتماد عمودی ناظر بر رابطه جامعه با حکومت است، و اعتماد افقی ناظر بر روابط میان افراد جامعه هم به‌صورت حضور در گروه‌ها و انجمن‌هایی که حرکات جمعی را امکان‌پذیر می‌کنند. شاید یکی از تفاوت‌هایی که می‌شود بین جنبش ۱۳۸۸ (جنبش سبز) و جنبش‌های بعدی مشاهده کرد، این باشد که در جنبش سبز هر دو نوع اعتماد هنوز میزانی از قوت و اقتدار و ظرفیت خود را حفظ کرده بودند. در حالی که در جنبش‌های بعدی هم آن اعتماد عمودی با حکومت بشدت ضعیف شده است و هم اعتماد افقی بین شهروندان. اینکه در سال ۱۳۸۸ بروز تغییر یک پروژه کامپیوتر اصلاح‌طلبانه و غیردولتیان بود، انعکاسی از این وضعیت بود که اینها در سطح نهادهای ارتباطی میان جامعه و حکومت هنوز وجود داشت و لذا امید به تغییر تدریجی و اصلاحی در بالا (حکومت) در دهن افراد جامعه زنده بود. پس اینکه جامعه نیز در شرایطی بود که بدون وجود پشتوانه بود که در دوره هشت‌ساله ریاست‌جمهوری خاتمی امکانات بیشتری برای ارتباط میان افراد و نیز امکان فعالیت‌های مدنی و صنفی در اختیار داشت، یعنی میزان بالاتری از ارتباطات افقی در جامعه ایجاد شده بود. به نظرم می‌رسد آنچه در سه جنبش اعتراضی بعدی در ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، و ۱۴۰۱ به وقوع پیوست حاکی از آن است که هر دوی این نوع ارتباطات به‌شدت ضعیف شده‌اند و در دوره ارتباطات عمودی شاید بشود گفت که کاملا از بین رفته‌اند، و برای همین شعارهای این جنبش‌ها بیشتر ناظر بر نفی بوده است تا اصلاح یک اقدام و رفتار مشخص یا شخص یا حزب خاص و ساختار.

محسن گودرزی: ابتدا باید روی این نکته تاکید کنم که تحلیل جنبش یا اعتراضات اخیر بر اساس ایده اصلی این کتاب به فرصت بیشتر و داده‌های دقیق‌تر نیاز دارد. مثلا اطلاع دقیقی از ترکیب جمعیت معترض- مثل سن، پایگاه طبقاتی، نگرش‌ها و موضوعاتی از این نوع نداریم. یا نمی‌دانیم که چه بخشی از جمعیت در خیابان حاضر بود و چه بخشی از جمعیت نیامد و تفاوت‌های این دو چیست. اگر چنین اطلاعاتی می‌داشتیم، می‌توانستیم به تحقیق‌پذیری بکوییم که روندهای تغییر جمعیت‌شده در کتاب چه رابطه‌ای با جنبش اخیر دارند. برای تحلیل جنبش اخیر از دریچه مضامین این کتاب بهتر است بر دو دسته عوامل تفکیک قایل شویم. یک طبقه‌بندی ساده‌شده می‌توانیم علـل دور را از علل نزدیک جدا کنیم. مطالبی که در کتاب آمده است، از نوع علل دور یا روندهای اجتماعی است. بهتر است از مطالبی که در کتاب آمده است، از نوع علل دور حتی پاسخ ارائه دهیم. اما می‌دانیم که جنبش‌ها یا اعتراضات نتیجه یا واکنشی به نارضایتی‌هاست. تحلیت ناراضی بودن یا خوشی‌هایی می‌آید که راه مؤثری برای اعتراض بیش رو ندارد. در این کتاب توضیح داده‌ایم مشارکت سیاسی مردم کاملا بافت است و اکثریت بزرگی از مردم، دسته‌های رسمی را ناکارآمد و فاسد می‌بینند. مردم به کارنامه این چهار دهه چیز در مورد نتایجشان، نمره قبولی نداده‌اند. که البته آن هم اولا نمره نه‌چندان بالایی بوده است و ثانیا از آن دادها هم چند سالی گذشته است که سال‌های مهمی بوده وقتی قضاوت افکار عمومی منفی‌تر از پیش شده است. دولت در اقتصاد مردود شده است. در تامین آزادی یا قانون‌گرایی نمره قبولی نیاورده است. در نتیجه، فاصله با بیکاری مردم با دولت و سایر دستگاه‌ها طی چند دهه به‌تدریج بیشتر و بیشتر شده است. از طرف دیگر، در این چند دهه به‌تدریج بیشتر و بیشتر وضعیت کشور شده‌اند. برای مثال، تعداد زیادی از مردم احساس تبعیض می‌کنند. این احساس تبعیض که در سطوح مختلف زندگی به جنبش هم می‌خورد. باعث ناراضایتی مردم شده است. می‌دانیم که احساس تبعیض یکی از منابع مهم خشم است. مردم از تبعیض گسترده عصبانی‌اند. یکی از سازه‌های کاهش سرمایه اجتماعی این است که احساس تعلق مردم به نهادها و ساختارها کاهش می‌یابد. شواهد متعددی که در کتاب ارائه شده نشان می‌دهد که طی چند دهه اعتماد مردم به دولت و سایر بخش‌های حکومت کاهش داشته است. برای مثال، اعتماد مردم به مدیران یا روحانیون یا قضات کاهش زیادی داشته است. با چنین وضعیتی مردم در نهادهای رسمی و حتی از جناح‌ها و جریان‌های سیاسی روی‌گردان شده‌اند. در نظر داشته باشید که وقتی مشارکت مردم کاهش می‌یابد، نفوذ گروه‌های خاص، فرصت‌طلب یا رانتی بیشتر می‌شود. ما داده‌های چند دهه را بررسی کرده‌ایم و این را نشان داده‌ایم که با کاهش اعتماد در ایران، احساس فساد بیشتر و حاکمیت قانون ضعیف‌تر و سست‌تر شده است. همه اینها باعث می‌شود ناکارآمدی و فساد بیشتر شود و در نتیجه، اعتماد به دولت و سایر نهادها کاهش یابد. این دور باطل به همین شکل ادامه پیدا می‌کند و وضعیت روزبه‌روز بدتر می‌شود. این روندها نشان می‌دهند که چنین وضعیتی تا آید قابل تحمل نیست. بالاخره مردم اگر احساس کنند هیچ تغییری در کار نیست و راه نهادین هم برای تغییر وجود ندارد، به خیابان می‌آیند.

از طرف دیگر، علـل نزدیک هم در کار است که از طریق نظرسنجی‌ها می‌توان اطلاعات آن را به دست آورد. مثلا اینکه سیاست‌های ترویج فرهنگ رسمی مثل سیاست حجاب یا سیاست‌های اقتصادی مثل حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی و مواردی مثل این چه تاثیری روی جنبش یا اعتراضات اخیر گذاشته‌اند. این عوامل وقتی با آن روندهایی که گفتم کنار هم قرار بگیرند، زمینه بروز نارضایتی را به‌صورت خشم عمومی و اعتراضات فراهم می‌کند. تا زمانی که آن روندها فعال باشند و هم نارضایتی را موجب شوند و هم راه‌های نهادین را مسدود کنند، بروز اعتراضات همواره امری محتمل است اما این علل نزدیک‌اند که بر لحظه بروز اعتراضات و چگونگی آن اثر می‌گذارند.

◆ سه محور در شکل‌گیری یک جامعه منسجم نقش اساسی دارند. دولت، اقتصاد و اجتماع. تصور غالب در بین بسیاری از نخبگان سیاسی و اقتصادی این است که اقتصاد بعد از سیاست. در جامعه نقش تعیین‌کننده دارد و در هم‌گرایی مسائل سیاسی و مشکلات اقتصادی، جامعه ناگزیر به انعطاف است. چنین برداشتی چه مخاطراتی دارد و چرا در ادوار تاریخی ایران این نوع تفکر دست بالا را داشته است؟

گودرزی: این پرسش بعد از انقلاب در چند دوره به صورت‌های متفاوت مطرح شده است. مثل این پرسش که توسعه اقتصادی اولویت دارد یا توسعه سیاسی. پیش از انقلاب هم چنین بحثی مطرح بوده است. اگرچه به‌جای توجه به امر اجتماع آن را در ذیل مقوله فرهنگ بحث کرده‌اند. مثلا در مقدمه «اصول سیاست فرهنگی» در سال ۱۳۴۸ آمده است که تحولات اقتصادی چنان شتابی گرفته است که با رشد فرهنگی تناسب ندارد. تقلید فرهنگی از غرب به‌سرعت گسترش می‌یابد و در نتیجه، بنیان‌های اصیل فرهنگی ایران مورد تهدید قرار گرفته است. لحن متن چنان است که بحران فرهنگی را به‌عنوان مهم‌ترین بحران جامعه ایران معرفی می‌کند. همین نوع نگرش در پژوهش‌های آینده‌نگری در اواسط دهه ۱۳۵۰ مطرح شده است و در آنجا تاخر رشد فرهنگی و سیاسی نسبت به رشد اقتصادی را به‌عنوان ریشه بحران جامعه ایران در آن زمان مطرح کرده‌اند. به نظر آنها، تغییرات سریع اقتصادی، شرایط مادی زندگی جمعیت بزرگی از مردم را دستخوش تغییر ساخت. با تحول از اقتصاد کشاورزی سنتی به اقتصاد صنعتی مدرن، جمعیت‌های بزرگی از روستاها به‌سوی شهرها و حاشیه‌های شهر روانه شده و خود را در محیطی با ارزش‌ها و نهادهای متفاوتی یافته‌اند. به نظر محققان آیندنگری آنان خود را این محیط یافته احساس می‌کردند و از اضطراب ناشی از این جابه‌جایی و تحلیلی به حوزه امر سیاسی و به‌ویژه مذهب پناه بردند. آنان از یک سو، ارزش‌های مادی را دنبال می‌کردند و چشم امید به آینده‌ای بهتر داشتند و از سوی دیگر، تغییرات فرهنگی ناشی از آن را برنمی‌تابیدند. از طرف دیگر، در جریان رشد اقتصادی، طبقه متوسط و تحصیل‌کرده هم توسعه یافت ولی راه مشارکت سیاسی آنها بسته بود. محققان آیندنگری (مجید تهرانیان، علی اسدی و هرمز مهرداد) در صورت‌بندی مسئله ایران، بی‌اعتنایی به جنبه‌های اجتماعی سیاسی و تمرکز صرفی روی اقتصاد را ریشه بحران جامعه ایران می‌دانستند و معتقد بودند چنین وضعیتی باید دوام نمی‌یافت. در نتیجه نوع متون، نکته مسلط میز بر اولویت رشد اقتصادی و به حاشیه راندن توجه اجتماعی، نقد شده است. نکته مسلط در همه این سال‌ها این بوده است که اگر تمرکز خود را روی توسعه اقتصادی بگذاریم، یعنی کم‌کاری و اشتباه، نداشتیم، مطمئن‌ترین و کامروانترین شهر دنیا بود و مردمش همه با هم رفیق شده بودند... تنها راه افتادم و روی یک سطح شیب‌دار پای زمین خورد، جوان‌هایی که پهلو میشکنند (قبلا) همه دویدند و بلندم کردند و با چنان محبت و شرافتی که گفتنی نیست» (مسکوب، ۱۳۷۹: ص. ۳۳).

در سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ تا دوسال سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۲ دو جریان متضاد وجود دارد که با لحاظ تاثیرسازی بر میزان اعتماد می‌توان تشخیص داد. از یک‌سو، تضاد میان گروه‌های سیاسی اپوزیسیون و حکومت جدید که در نهایت به شکست و حذف گروه‌های اپوزیسیون انجامید. در نتیجه استفاده دولت از مردم برای مقابله با گروه‌های مخالف میزان اعتماد اجتماعی درکل جامعه کاهش یافت. از سوی دیگر، آغاز جنگ تحمیلی عراق بر ایران در سال ۱۳۵۹ به افزایش همبستگی اجتماعی به علت مقابله با دشمن مشترک خارجی و پایداری مردم در قالب سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی و گروه‌های روشنفکری و... نیز پیوند برقرار شد. این دو جریان در کنار هم، تاثیر دوگانه‌ای بر اعتماد گذاشتند. از یک سو، دهه‌ها بعد هم افرادی که در آن جمع‌ها حضور داشتند به آرمان‌های خود و نیز به حزب توده وفادار مانده بودند. نمونه دیگر هم در کشورهای دیگر اخوان‌المسلمین است در مصر (توجه بفرمایید فقط در مصر، نه کشورهای دیگر عربی که در آنها هم اخوان‌المسلمین حضور داشته و دارد اما حضورش بیشتر سیاسی است و نه اجتماعی).

◆ آیا دوره‌ای در تاریخ صدساله ایران بوده که اجتماع به معنای واقعی تعیین‌کننده بوده باشد؟

کاظمی‌پور: ما در مقاله‌ای که اخیرا در مجله «مسائل اجتماعی ایران» چاپ شده سعی کرده‌ایم این کار را بر اساس داده‌های تجربی برای دوره ۵۰ سال اخیر انجام دهیم. آن هم برای مهم‌ترین شاخص حیات اجتماعی یعنی اعتماد (اجتماعی/ عمومی. نمودار)ی که در این صفحه می‌بینید تغییر میزان اعتماد را در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۹ نشان می‌دهد که بخشی از آن بر اساس داده‌های به‌طور سیستماتیک جمع‌آوری‌شده است و بخش دیگری حدسی است که ما بر اساس برخی شواهد غیرسیستماتیک زده‌ایم. بر این اساس به نظر می‌رسد سه دوره صعود جشمگیر اعتماد -یعنی تقویت اجتماع- را بتوان مشاهده کرد: ۱) یکی- دو سال بلافاصله قبل و بعد از انقلاب (۱۳۵۷)؛ ۲) ۴-۳ سال بعد از جنگ (بین ایران و عراق)؛ ۳) دوره کوتاه‌مدت پس از دوم خرداد ۱۳۷۶.

مثلا در مورد میزان اعتماد در زمان انقلاب، این گفته را می‌توان در میان خاطرات روزانه شارح مسکوب مربوط به چند ماه پیش از بیروزی انقلاب مشاهده کرد:

«جوش حجاب ترس در مناسبت رابطه مردم با همدیگر بهتر شده است، به هم اعتماد پیدا کرده‌اند و در زمینه مشکلات اجتماعی در برابر دشمن مشترک و دستگاه دولت و ارتش به همدیگر کمک می‌کنند. در محله‌ها. انجمن‌های جوانان و دستگاه‌های اسلامی و پخش نفت نمونه‌هایی از این نوع تازه است. آن مناسبات خشمگین گرفته در راندگی آرامتر و تا اندازه‌ای دیگرگونه شده است... [از قول همسر مسکوب] با نور نمی‌کس من در خواب هم من او بایستگی اهمیتش[ی] و یکبارچگی رو میان همه‌چیزهای دیدنی می‌دیم. آدم‌ها چنان با محبت کنار هم راه می‌رفتند... هرگز چنین تهرانی نه دیده بودم، نه شهر رشت: کج‌خلق و اشفته، ناداتیون، مهربان‌ترین و کامروانترین شهر دنیا بود و مردمش هم